

رسانه واقعه

جلسه چهارم

آیت‌الله شیخ علی رضایی تهرانی

مرکز سیمای استان اصفهان

۱۴۴۵/۰۵/۲۲ هجری قمری

۱۴۰۲/۰۹/۱۵ هجری شمسی

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ»

نقش مرگ در تکامل انسان و هدفمندی خلقت

ما وقتی فیض الهی را در نظر می‌گیریم، می‌بینیم فیض، خط ممتد و مستقیم نیست؛ فیض به صورت دو قوس تصویر می‌شود. یعنی خدای متعال که در رأس است، فیضی دارد که این فیض، یک قوس نزول دارد و یک قوس صعود دارد؛ بنابراین تعبیر می‌کنیم به قوسین، قوس نزول و قوس صعود. معمولاً هم قوس نزول را در تصویر بیرونی، چپ در نظر می‌گیرند و قوس صعود را راست در نظر می‌گیرند. به دیگر سخن، ما عوالمی داریم که قبل از دنیا است و به دنیا که رسیدیم، به عنوان اَظْلَمِ الْعَوَالِمِ، تاریک‌ترین دنیاها و انتهای ترین عالم از قوس نزول است. سپس قوس صعود شروع می‌شود.

اگر فیض، به صورت امتدادی بود، مرگ معنا نداشت؛ ولی چون فیض الهی دایره‌گونه است و قوس نزول و قوس صعود دارد، یک حالت رفت و برگشتی در کار است. پس «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ^۱» و «فَفِرُّوا إِلَى اللَّهِ^۲»، از خدا به خدا بگریزید. چون ما از خدا هستیم و به سوی خدا رهسپار هستیم. پس در این فرآیند، فقدان مرگ بی معنا است. چرا؟ چون مرگ عبارت شد از انتقال از عالمی به عالم دیگر. پس اگر مرگ نباشد، اصلاً قوس صعود معنا ندارد. یعنی خدای متعال باید من را بیافریند و من هم در همین دنیا خاللدانه و جاودانه زیست کنم و هیچ‌گاه به سوی خدای متعال باز نگردم.

خدا می‌گوید این کار عبث و لغو است. «أَلْحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ^۳»، خیال می‌کنید ما شما را بیهوده آفریدیم؟ عبث آفریدیم؟ شما به سوی ما باز نمی‌گردید؟ «وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا لَآعِبِينَ^۴»، فرموده ما بازی نکرده‌ایم، بلکه «مَا خَلَقْنَا هُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ^۵»، آسمان و زمین به حق آفریده شده است. یعنی چه به حق آفریده شده است؟ این مطلب را در ادامه خواهیم گفت.

حقانیت خلقت و ظهور اسم اعظم الهی

خدای متعال ذاتی دارد که ما در مورد ذات پروردگار هیچ نقشی نداشته‌ایم. خدا بوده و هست و خواهد بود. ما هم در این بودن او هیچ نقشی نداریم. خدای متعال همان‌طور که ذاتی دارد، اسماء و صفاتی هم دارد. باز ما در ارتباط با اسماء و صفات الهی هیچ نقشی نداریم. خدا بوده است و اسماء و صفاتی هم داشته است. این اسماء و صفات الهی مظهر می‌طلبند. اسم واحد، اسم احد، اسم عالم، اسم قادر و همه اسماء. از جمله اسمایی که مظهر می‌طلبند، اسم اعظم است. معنا ندارد که اسماء جزئی خدا مظهر بخواهد، اسماء کلی خدا مظهر بخواهد، اما اسم اعظم خدا مظهر نخواهد. مظهر اسم اعظم الهی، انسان است.

بنده و شما آیت‌الله العظمی هستیم، نشانه بزرگ خدا هستیم، مظهر اسم اعظم الهی هستیم. همه اسماء الهی مظهر می‌خواهد به جز اسم مستأثر^۶، اسم مستأثر متعلق به خودش است و هیچ‌کس هم از آن خبری ندارد و فقط می‌دانیم که نمی‌دانیم. وگرنه ما می‌توانیم مظهر همه اسماء و صفات الهی باشیم و به همین خاطر است که مسجود

ملائکه می شویم. با وجود این که ملائکه در قرب به خدا بی نظیر هستند. مسجود ملائکه می شویم چون اسم های الهی را بلد هستیم.

«وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ۗ»، من چون اسماء را یاد گرفته ام، مظهر همه اسماء الهی شده ام، فرشته قادر نبوده است به درک حقیقت من. چه این که در آیه امانت ۸، این چنین است «إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ»، ما امانت را بر آسمان ها، بر زمین، بر کوه ها، بر همه عرضه کردیم، «فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَسْفَقْنَ مِنْهَا»، پا پس کشیدند، ترسیدند، «وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ»، پا پس کشیدند و این امانت را برداشت. امانتی که آسمان های هفت گانه نتوانستند بردارند، من برداشتم و بنابراین ما معتقد هستیم انسان، زیباترین مخلوق، پرتحمل ترین مخلوق، گسترده ترین مخلوق و عظیم ترین مخلوق الهی است. خدا به خودش گفته است دست مریزاد، فقط در همین یک جا است که پس از این که خلقتی صورت گرفت، خدا نگاهی کرد و فرمود چه آفریدم! وقتی بنده و شما را آفرید، فرمود چه آفریدم! و گرنه در خلقت فرشتگان و در خلقت آسمان ها این تعبیر نیست. فقط در خلقت انسان است که فرمود: «أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ ۙ»، پس اگر در اینجا او «أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ» است، من هم «أَحْسَنُ الْمَخْلُوقِينَ ۙ» می شوم. این «أَحْسَنُ الْمَخْلُوقِ» بودن جز با مرگ قابل تفسیر نیست. انتقال از عالمی به عالم دیگر. بروم عوالم بالا، تا کجا؟

من که ملول گشتمی از نفس فرشتگان قال و مقال عالمی می کشم از برای تو ۱۱. به جایی می رسد که وقتی پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) دارد بالا می رود، جبرئیل می ایستد. پیغمبر فرمود: «برادرم اینجا جایی نیست که من را تنها بگذاری.» عرضه داشت: «لَوْ دَنَوْتُ أُمَّةً لَأَحْتَرَقْتُ ۙ»، یک بندانگشت بالاتر بیایم، می سوزم. باید ادامه را تنها بروی که آنجا دیگر جای من نیست؛ بنابراین محبوب ترین خلایق پیش خدا، به یک معنا گاهی فرشتگان اند. «فَالْمُدْبِرَاتِ أَمْرًا ۙ»، اما وقتی بنده و شما را می آفریند و این فرشتگان یک سؤال می کنند، سؤال تفهیمی می کنند که چه داری می آفرینی؟ قاتل؟ مُفسد؟ «يَسْفِكُ الدَّمَاءَ ۙ»؟ خدای متعال بر آنها خشم کرد. تعبیر این است که همه ی آن ها را از دور عرش راند و بعد فرشتگان افتادند به ناله و زاری. خدای متعال بیت المعمور را در آسمان چهارم آفرید که فرشتگان سالیان سال دور بیت المعمور، همچون کعبه، می گشتند و از خدا عذرخواهی می کردند. امام معصوم (علیه السلام) فرمود که دور کعبه می چرخیم، چون زیر بیت المعمور است. چرا بیت المعمور؟ چون زیر عرش الهی است. ما وقتی در حال طواف هستیم، در حقیقت داریم دور عرش می چرخیم.

کار و تعالی انسان

این انسان چرا این قدر عزیز است؟ به خاطر قوس صعودش. قوس صعود هم اگر مرگی در کار نباشد، معنادار نیست، بلکه با این انتقال، با این حرکت درجه به درجه و مرحله به مرحله بالا می رود و می شود سلمان. فرمود سلمان در درجه دهم از ایمان است، ابوذر در درجه نهم از ایمان است. امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمودند: «اعْمَلُوا وَالْعَمَلُ يُرْفَعُ ۙ»، کار کنید تا هستید و نفس می کشید، کار کنید که کار است که انسان را بالا می برد. «اسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ ۙ»، و «وَسَارِعُوا إِلَى مَغْفِرَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ ۙ»، دعای کمیل را که هر شب جمعه همه می خوانیم، امیرالمؤمنین (علیه السلام) در آن می فرماید: «وَهَبْ لِي الْجِدْفِي خَشْيَتِكَ وَالذَّوَامِرِي الْأَتْصَالَ بِخِدْمَتِكَ حَتَّى سَرَحَ إِلَيْكَ فِي مِيَادِينِ السَّابِقِينَ وَ أَسْرَعَ إِلَيْكَ فِي الْبَارِزِينَ الْمَبَادِرِينَ» و «وَأَسْتَأْذِنُكَ فِي الْمُسْتَأْذِنِينَ وَأَذْنُومُنَاكَ دُنُو الْمُخْلِصِينَ وَأَخَافُكَ مَخَافَةَ الْمُوقِنِينَ ۙ». من را چنان به عمل و ابدار که تا در دنیا هستم در حال دویدن باشم.

اخیراً مقام معظم رهبری در یک سخنرانی می فرمودند که تا هستیم باید کار کنیم، باید بدویم، وقتی نیستیم که نیستیم، اما تا هستیم باید کار کنیم. یاد داستان استادم افتادم. آیت الله جوادی آملی برای درمان سردرد رفته بودند انگلستان. ایشان سردرد و میگرن شدیدی داشتند. دکتر فوق تخصص به ایشان گفته بود که شما ساعت تفریحتان را چه می کنید؟ آقا سؤال را متوجه نمی شدند، چون غربی ها برای تفریحشان خیلی حساب باز می کنند. ایشان فرمودند به دکتر بگویید من وقتی چشم هایم باز است روی کتاب است، وقتی چشم هایم روی کتاب نیست یعنی من خواب هستم. آن قدر اهل مطالعه، آن قدر دقیقه و ثانیه عمر حساب شده است.

یک روز بنده در درس استاد حسن‌زاده حاضر بودم که دیدم ایشان نالان و خیلی ناراحت بودند. چه شده بود؟ یک آقایی آمده بود جلوی خانه ایشان و گفته بود ده دقیقه وقت می‌خواهم. آقا فرمودند من پنج دقیقه هم روی آن می‌گذارم، یک ربع بیاید داخل. آقا آمده بود داخل و دو ساعت نشسته بود. تا یک ماه، حضرت آقای حسن‌زاده برای این دو ساعت که به حرف لغو گذشته بود می‌نالید. آن وقت من پنج ساعت پای دستگاه می‌نشستم، از این کانال بی‌محتوا به آن صفحه بی‌محتوا. این یعنی من قدر خودم را نمی‌دانم «حَبَّذَا تَوْمُرًا لَأَكْيَاسٍ وَافْطَارُهُمْ»^{۱۹}. خودم را دارم ارزان می‌فروشم.

بنابراین چرایی مرگ همین است که اصلاً اگر مرگ نباشد، تکاملی نیست. من باید بتوانم هر روز بمیرم و هر روز زنده بشوم. اهل بیت (علیهم‌السلام) فرموده‌اند که اگر کسی هر روز اهل کمال نبود، کلاه سرش رفته است.

داستان تکان‌دهنده حکیم هیدجی

ما شخصی بزرگی در تهران داشتیم، به نام مرحوم هیدجی (رضوان‌الله تعالی علیه)؛ ایشان عالم حکیم فیلسوفی است که تُرک‌بازبان است. مستحضرید که مرحوم هیدجی در زبان ترکی، به‌خصوص مرثیه‌های اهل‌بیت، اشعاری دارد که ترک‌زبان‌ها معتقدند در زبان ترکی بی‌نظیر است؛ البته به فارسی هم ایشان شعر دارد. ایشان یک حاشیه ۲۰ خوبی هم بر کتاب منظومه مرحوم حاج ملا هادی سبزواری دارد؛ ایشان تا آخر عمر هم ازدواج نکردند و در مدرسه علمیه به سر می‌بردند. هر طلبه‌ای هر درسی از ایشان طلب می‌کرد، ایشان تدریس می‌کردند و آن‌قدر متواضع بود که از شرح امثله تا اسفار می‌گفت، از لمعه تا درس خارج فقه می‌گفت؛ برای ایشان تفاوتی نداشت که آن درس در چه سطحی باشد و هدف این بود که دستی از طلاب بگیرد و کمکی به آنها کند.

مرحوم هیدجی (رضوان‌الله تعالی علیه) در ضمن مباحث حکمی، بر این مطلب اصرار می‌کرد که اصلاً مرگ اختیاری از نظر فلسفی نه معنا دارد و نه ممکن است؛ زیرا نفس یا به بدن تعلق دارد یا تعلق ندارد. اگر تعلق دارد که شخص زنده است و اگر تعلق نداشت و فرار شد نفس از بدن قطع ارتباط کند، شخص مرده است. در این صورت دیگر اختیاری برای شخص نیست و تمام شده است و باید گفت: «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ»^{۲۱}، خیلی هم روی این مطلب اصرار داشت.

خودش نقل می‌کند که شب هنگام نشسته بودم در حجره و مشغول مطالعه بودم که پیرمردی با گیوه وارد شد، گیوه را هم داخل آورد، نشست و سلام کرد. جواب سلام دادم. گفت: «جناب شیخ، این حرف‌ها به شما چه ربطی دارد؟» گفتم: «کدام حرف‌ها؟» گفت: «این که آیا مرگ اختیاری داریم، نداریم، جناب شیخ این به شما چه ارتباطی دارد؟» ایشان می‌گویند به من برخورد و گفتم: «به تو چه ارتباط دارد؟ ما محصل هستیم، ما مدرس هستیم، ما عالم هستیم، ما حکیم هستیم، رشته ما این است و باید بحث کنیم.» گفت: «یعنی شما مرگ اختیاری را قبول نداری؟» گفتم: «نه. قبول ندارم!» گفت: «چرا؟» گفتم: «برهان عقلی می‌گوید مرگ اختیاری ممکن نیست.» پیرمرد گفت: «حتماً؟» مرحوم شیخ گفت: «حتماً!»

خود مرحوم هیدجی نقل می‌کند که این پیرمرد گیوه‌هایش را گذاشت زیر سرش و دراز کشید. گفت: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ»، و مُرد! مرحوم هیدجی می‌فرمایند که من خیلی جدی نگرفتم. چند دقیقه گذشت، آدمم گوشم را روی قلبش گذاشتم و دیدم نمی‌زند. نبضش را گرفتم و دیدم نمی‌زند. باز خیلی جدی نگرفتم. مدتی گذشت که دیدم بدن دارد سرد می‌شود! ترسیدم. پریدم وسط حیات مدرسه و داد زدم که طلاب آمدند پرسیدند چه شده است؟ گفتم: «بدبخت شدم! آن پیرمرد آمده در حجره ما و مرده است. فردا حکومت، من را دستگیر می‌کند به جرم این که کسی را کشته‌ام؛ زندان و حبس!» طلاب آمدند و دیدند بله! واقعا آن پیرمرد مرده است و رفتند از مسجد کنار مدرسه تابوتی آوردند.

خادم مدرسه را احضار کردند، کفن آماده کردند که پیرمرد را کفن پیچ کنند و درون تابوت بگذارند و شهادت‌نامه بنویسند که این پیرمرد خودش آمده است و خودش مرده است و ما او را نکشتیم. این کارها را انجام دادند. آمدند جنازه را بردارند و داخل تابوت بگذارند که پیرمرد بلند شد نشست. گفت که سلام علیکم! مرحوم هیدجی می‌گوید من فقط هاج‌وواج مانده بودم و نمی‌دانستم به او فحش بدهم یا نه! رو کرد به من گفت: «جناب شیخ، به مرگ اختیاری ایمان آوردی؟» گفتم: «بله که ایمان آوردم، ولی تو با این کاری که کردی من را نیمه‌جان کردی!»

اهل مدرسه می‌گویند که از آن شب به بعد، شیوه مرحوم هیدجی عوض شد. نیمی از اوقات، مشغول به درس و بحث و مدرسه و کلاس بود و نیمی از اوقات را به سلوک و توجه و قرائت قرآن و مراقبه و محاسبه و مشارطه

می‌پرداخت. داستان عجیب فوت ایشان نشان می‌دهد که تا کجا پیشرفت کردند؛ شب‌هنگام همه طلبه‌ها را جمع کردند، شیرینی خریده بودند، شربت درست کرده بودند. هر چه طلبه‌ها می‌خواستند بروند و به درس‌هایشان برسند، ایشان می‌گفت: «نه، امشب را باشید.» و تا نصف شب بگووبیخند برقرار بود. بعد فرمودند: «فردا بیاید دنبال من برای درس.» فردای آن روز هرچقدر در زدند کسی در را باز نمی‌کند. طلاب در را باز کردند و دیدند مرحوم هیدجی خوابیده است، یک ملحفه سفید، روی خودش کشیده است. روی کاغذ نوشته: «به‌هیچ‌عنوان راضی نیستم کسی برای من گریه کند، هیچ نیازی به هیچ مراسمی هم ندارم، یک مقداری پول دست کسی دارم، بگیرد و سوری به پا کند. من به محبوب خودم رسیدم.» ایشان کسی است که خودش به مرگ اختیاری رسیده است، پس راه مرگ اختیاری هم یک راه خاص است که انسان با اعمال پر از شرک و ریا و اعمالی که خلوص و اخلاص در آنها چنان که باید باشد نیست، به مرگ اختیاری نمی‌توان رسید.

تکلیف انسان، شرافت است

آیا کسی بوده است که به خدا مشورت داده باشد که خدایا انسان را بیافرین یا نیافرین؟! خیر. به دیگر سخن، عالم بر اساس نقشه الهی طراحی شده است، نقشه‌ای که از ذات خدا می‌جوشد. خدا ذات و اسماء و صفاتی متناسب با ذات دارد، فعلی و افعالی متناسب با این ذات دارد. بخشی از این فعل، وجود گل سرسبد عالم خلقت، انسان است که شاید از لطیف‌ترین تعبیرات قرآنی که حقیقتش هم تا الان برای بشر مشخص نشده است این جمله است که فرمود: «لَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي ۲۲»، از روح خودم در او دمیده‌ام.

یوزپلنگ‌ها میلیون‌ها سال است زندگی می‌کنند، ولی کوچک‌ترین تغییری در زندگی‌شان ایجاد نشده است. فیل‌ها هم همین‌طور، گربه‌سان‌ها هم همین‌طور! اما این انسان است که سانتریفیوژ ۲۳ می‌سازد، این انسان است که اسفار اربعه‌اش ۲۴ تکمیل می‌شود، این انسان است که مثل آقای قاضی در وادی‌السلام نشسته است، طلبه هم نشسته است، ماری نزدیک می‌شود و طلبه می‌ترسد. می‌گوید: «مُتْ بِإِذْنِ اللَّهِ ۲۵»، مار خشک می‌شود. بلند می‌شوند می‌روند حرم، طلبه برمی‌گردد به وادی‌السلام و با پا به مار می‌زند تا امتحان کند که مرده است. برمی‌گردد به سمت حرم، در دالان حرم امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) آقای قاضی را می‌بیند. آقای قاضی می‌فرماید: «امتحان هم کردی پسرم؟!»

این انسان است و نمی‌شود خدا باشد و آفرینش هم داشته باشد و همه اسمائش مظهر داشته باشد، ولی اسم اعظم او مظهر نداشته باشد! بنابراین ما تکلیف را حقیقتاً تشریف می‌بینیم. واژه تکلیف مقداری غلط‌انداز است. خدای متعال به دختر در ۹ سالگی و به پسر در ۱۵ سالگی می‌گوید من تو را مشرف کرده‌ام به این که با من ارتباط داشته باشی. من این نعمت و حق را بر الاغ‌ها ندارم، بر گاوها هم ندارم، بر گیاهان هم ندارم، تو سوگلی من هستی. راجع به حضرت موسی (علیه‌السلام) فرمود: «أَصْطَنَعْتُكَ لِنَفْسِي ۲۶»، تو را برای خودم آفریده‌ام. این فقط راجع به حضرت موسی نیست، مربوط به انسان است.

در حدیث قدسی است که فرمود: «خَلَقْتُ الْأَشْيَاءَ لِأَجْلِكَ، وَخَلَقْتُكَ لِأَجْلِي ۲۷»، من همه اشیا را برای تو آفریده‌ام، تو را برای خودم آفریده‌ام. کم‌فروشی نکن، آن جمله امام صادق (علیه‌السلام) مشهور است که فرمودند: «إِنَّمَا الْقَلْبُ حَرَمُ اللَّهِ فَلَا تُسْكِنُ حَرَمَ اللَّهِ غَيْرَ اللَّهِ ۲۸»، قلب آدمی حرم خدا هست، در حرم خدا، غیر خدا را راه مده.

فهرست منابع

۱. سوره بقره، آیه ۱۵۶. «کسانی که چون مصیبتی به آنان برسد می‌گویند ما از آن خدا هستیم و به سوی او باز می‌گردیم.»
۲. سوره ذاریات، آیه ۵۰. «پس به سوی خدا بگریزید که من شما را از طرف او بیم‌دهنده‌ای آشکارم.»
۳. سوره مومنون، آیه ۱۱۵. «آیا پنداشتید که شما را بیهوده آفریده‌ایم و اینکه شما به سوی ما بازگردانیده نمی‌شوید.»
۴. سوره انبیاء، آیه ۱۶. «و آسمان و زمین و آنچه را که میان آن دو است به بازیچه نیافریدیم.»
۵. سوره دخان، آیه ۳۹. «آنها را جز به حق نیافریده‌ایم لیکن بیشترشان نمی‌دانند.»
۶. آنچه برای خود برگزیده شده‌است.
۷. سوره بقره، آیه ۳۱. «و [خدا] همه نام‌ها را به آدم آموخت سپس آنها را بر فرشتگان عرضه نمود و فرمود اگر راست می‌گویید از اسامی اینها به من خبر دهید.»
۸. سوره احزاب، آیه ۷۲. «ما امانت را بر آسمان‌ها و زمین و کوه‌ها عرضه کردیم، پس از برداشتن آن سر باز زدند و از آن هراسناک شدند و انسان آن را برداشت، راستی او ستمگری نادان بود.»
۹. سوره مؤمنون، آیه ۱۴. «آنگاه نطفه را به صورت علقه درآوردیم، پس آن علقه را مضغه گردانیدیم و آنگاه مضغه را استخوان‌هایی ساختیم. بعد استخوان‌ها را با گوشتی پوشانیدیم، آنگاه آفرینشی دیگر پدید آوردیم. آفرین باد بر خدا که بهترین آفرینندگان است.»
۱۰. برترین آفریدگان.
۱۱. غزلیات حافظ، غزل شماره ۴۱۱.
۱۲. بحار الأنوار، جلد ۱۸، صفحه ۳۸۲.
۱۳. سوره نازعات، آیه ۵. «و کار را تدبیر می‌کنند.»
۱۴. سوره بقره، آیه ۳۰. «و چون پروردگار تو به فرشتگان گفت من در زمین جانشینی خواهم گماشت، گفتند آیا در آن کسی را می‌گماری که در آن فساد انگیزد و خون‌ها بریزد و حال آنکه ما با ستایش تو تنزیه می‌کنیم و به تقدیست می‌پردازیم؟ فرمود من چیزی می‌دانم که شما نمی‌دانید.»
۱۵. نهج البلاغه، خطبه ۲۳۰.
۱۶. سوره بقره، آیه ۱۴۸. «و برای هر کسی قبله ای است که وی روی خود را به آن می‌گرداند. پس در کارهای نیک بر یکدیگر پیشی گیرید هرکجا که باشید خداوند همگی شما را می‌آورد، در حقیقت خدا بر همه چیز تواناست.»
۱۷. سوره آل عمران، آیه ۱۳۳. «و برای نیل به آمرزشی از پروردگار خود و بهشتی که پهنایش آسمانها و زمین است، برای پرهیزگاران آماده شده‌است بشتابید.»
۱۸. و کوشش در راستای پروایت و دوام در پیوستن به خدمت را به من ارزانی دار تا به سویت برانم در میدان‌های پیشتان و به سویت بشتابم در میان شتابندگان و به کوی قربت آیم در میان مشتاقان و همانند مخلصان به تو نزدیک شوم و چون یقین آوردگان از جاه تو بهراسم.
۱۹. نهج البلاغه، حکمت ۱۴۵.
۲۰. مقابل متن، نقد یا شرحی که بر متن نویسد.

۲۱. سوره بقره، آیه ۱۵۶ «کسانی که چون مصیبتی به آنان برسد می‌گویند ما از آن خدا هستیم و به سوی او باز می‌گردیم».
۲۲. سوره ص، آیه ۷۲. «پس زمانی که اندامش را درست و نیکو نمودم و از روح خود در او دمیدم، برای او سجده کنید.»
۲۳. گریزانه.
۲۴. عنوان اثر گران‌قدر و معروف ملاصدرای شیرازی است. این نام‌گذاری ناظر به مراحل چهارگانه سیر تکامل انسان است.
۲۵. بمیر به اذن خداوند.
۲۶. سوره طه، آیه ۴۱. «و تو را برای خود پروردم.»
۲۷. کلیات حدیث قدسی، جلد ۱، صفحه ۷۱۰.
۲۸. بحار الأنوار، جلد ۶۷، صفحه ۲۵.